

**«دانشگاه تهران»**

**دانشكده علوم اجتماعي**

موضوع :

بررسي مفهوم «رهبري در جامعه» در آثار رومي با تاكيد بر

مثنوي معنوي

**استاد راهنما :**

**دانشجو :**

فهرست

1- پيش در آمد

2- مقدمه

3- رهبر و رهبري

4- تاريخچه مختصري در پيدايش عرفان وتصوف

5- سايه رهبر، به است از ذكر حق

6- راه و روش نيل به كمال در سايه رهبر

7- جاذبه هاي رهبري انبياء

8- جاذبه رهبري شمس

9- پيروي از رهبري عشق

10- سلسله مولويه

11- وضعيت اقتصادي وروابط اجتماعي مولانا

12- منابع و ماخذ

پيش در آمد :

دي شيخ با چراغ همي گشت كرد شهر گز ديو و دد ملو لم وانسانم آرزوست

طبق روايت هاي مختلف از آدم (‌ع)‌ تا خاتم (ص )‌يكصد و بيست و چهار هزار پيغمبر و ائمه و اوليا همه وهمه آمده اند تا انسان را كه (صاحب اختيار وجبر )‌ است هدايت كنند و او را به سرمنزل مقصود و خوشبختي برسانند . ولي از بدو تولد اولين فرزندان آدم ، هابيل و قابيل مي بينيم كه انسان براي ارضاي نيازهاي خود چه اعمالي را انجام نمي‌دهد تا به لذت هاي آني خود برسد. همانطوريكه هابيل براي حس برتري جويي و خود خواهي و هوا و هوس خود برادرش هابيل را مي كشد و اين اولين خوني است كه بر روي زمين ريخته مي شود . اما پيامبران و ائمه و اوليا آمده اند . تا انسان را كه (‌ اشرف مخلوقات )‌ است به مكارم اخلاقي برسانند وبه همين دليل بيشتر روي تهذيب نفس انسانها كار كرده اند اما بايد توجه داشت كه در درون انسان دو نيروي متضاد اهريمني وخدايي به طور فطري قرار داده شده است كه هميشه اين دو نيرو با هم در جدال و كشمكش هستند و اين انسان است كه بايد به تقويت نيروي دروني خود بپردازد تانيروي اهريمني را وادار به عقب نشيني كند بدين گونه ميدان ديد و وسعت عملياتي نيروي خدايي بيشتر ميگردد وچنانچه اين پيشرفت و روند ادامه داشته باشد ، نيروي اهريمني بصورت زنداني‌اي در مي آيد كه در غل و زنجير نيروي خدايي اسير ميگردد ولي به محض اينكه انسان از جاده راستي و درستي منحرف گردد ، نيروي اهريمني قوي گشته و غل و زنجير را از هم گسسته و به مركز فرماندهي نيروي خدايي يعني عقل نزديك مي گردد و آن را مورد حمله و تهاجم قرار مي دهد و آنقدر اين حمله را ادامه مي دهد تا انسان را مسخر خود كند تا از اينجا به بعد است كه ديگر انسان هر روز و هر روز به گمراهي و كجروي بيشتر تمايل پيدا مي كند و از نيروي خدايي خود فاصله گرفته و خويشتن خود را گم مي كند و سرانجام بدي بر تمام وجود او حاكم گشته و او را دركام خود فرو مي برد . تا به ورطه هلاكت و نيستي سوق دهد و به همين دليل است كه پيامبران و ائمه و اوليا را مي فرستد كه دراين راههاي پرخوف وخطر ، دست گير رهروان راه حقيقت و يا ديگر سالكان وادي طريقت باشند تا انسانها را با چراغ هدايت و روشنگر و بيدار كننده خود به راه درست و مستقيم بكشانند .

چه اگر اين فرستادگان و برگزيدگان ودوستان خدا نبودند ،‌ جهان يكباره به دست بشر نابود و معدوم مي شد و آثاري از انسان و انسانيت باقي نمي ماند . بايد اين برگزيدگان باشند ،‌ تاپيروان و سالكان وادي معرفت را به سرمنزل مقصود هدايت برسانند چنانچه گفته اند :

طي اين مرحله بي همرهي خضر مكن ظلمات است بترس از خطر گمراهي

و آدمي بعد از پيامبران و ائمه نياز به اولياء‌ ، راهبر ، ولي، هادي و مرشد دارد .

مثل انسان و اينها مانند سفر دريايي و كشتي است . چون اينها درياي عرفان و بحر بي پايان دانش و بينش و حكمت ومعرفت معنوي را طي كرده اند و به قله رفيع وادي بيكران طريقت وسير وسلوك روحاني و مرتبه كمال و سعادت انساني رسيده اند وانسانها براي اين سفر در درياي معرفت و شناخت نياز به كشتي دارند و سفر دريا بدون كشتي امكان پذير نيست ،‌اما اين كشتي همان راهبر يا شيخ وهادي ومرشد مي باشد . و اين پير يا مرشد است كه باعث بي خطر شدن سفر در درياي پر تلاطم و طوفانزاي زندگي انسان مي شود و با صبر و متانت و وقار خود لنگر كشتي را به ساحل نجات مي اندازد و انسان را به سلامت در ساحل خوشبختي پياده مي كند .

انسانها هم بايد معتقد باشند كه برحسب «‌قاعده لطف» خداوندي در هر عصر و زمان بايد افرادي ممتاز از اولياء‌ و برگزيدگان وجود داشته باشند تا اين برگزيدگان بر حسب وظيفه كشتي نجات انسانها باشند و مايه وميزان شناخت اهل هدايت از ارباب ضلالت بشوند و امر بر انسانها مشتبه نشود ،‌ كه خود را فراموش كنند و از جاده راستي و درستي منحرف گردند .

همانطوري كه فرعون و همه فرعونيان تاريخ در وهم افتاده و ادعاي خدايي كرده و ميكنند و هر گونه ظلم و ستم را به ملت هاي خود روا داشته و مي دارند و اما فرعون به عنوان نماد و مظهر پليدي و زشتي در تاريخ ثبت گرديده است و مي بينيم كه چه ظلم ها وستم ها كه برقوم بني اسرائيل كرد و هيچگونه ترس و پروايي نداشت و هر چه بيشتر مي كشت حس خونخواري و خونريزي او بيشتر مي گشت وخداوند هم ساليان سال او را به مال وجاه و قدرت مورد آزمايش قرار داد‌،‌ولي فرعون هر چه بيشتر غرق در فساد و گمراهي شد . تا اينكه به دستور خداوند موسايي براي از بين بردن تمامي قدرت و عظمت او قيام نمود و ديديم كه چگونه او را به خواري وذلت انداخت و سرانجام او و يارانش ومزدورانش را در رود نيل غرق كرد .

 اين داستان و داستانهاي ديگر در قرآن نشانه ايست كه انسان از خواب غفلت بيدار شده و چشم باز كند و حقايق هستي را دريابدو مطابق با جهت نظام هستي راه تكامل را پيموده و به سعادت واقعي و خوشبختي كامل نايل گردد .

ولي كو گوش شنوا و چشم بينا كه بتواند از اين داستانها پند و عبرت بگيرد و آنها را سرلوحه زندگي خود قرار دهد و به قول مولانا :

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست آنچه البته به جايي نرسد فرياد است

فرعون مشتي از خروار است و تنها او نبود و نخواهد بود كه چنين كرد . بلكه فرعونيان كوچك وبزرگ در طول تاريخ بوده و هست و خواهد بود چرا كه انسانها تا به خويشتن خويش باز نگردند وخود را نشناسد چنين خواهد بود و اين فرمايش رسول اكرم (‌ص )‌كه :

«‌من عرف نفس فقد عرف رب»‌ مصداق ميكند . چون انسان تا به خودشناسي وتهذيب نفس خود توجه نكند ‏، امكان ندارد به خدا و اوليا و فرستادگان روي بياورد و همين امر هم باعث مي شود كه انسان به نيروهاي خدايي خود روي نياورد . و در نتيجه نيروهاي اهريمني بر اوغالب شده و تمام قدرت و اراده را از انسان سلب كرده و او را به خود پرستي و مال پرستي وادار مي كنند . و از اينجاست كه انسان به گمراهي و سركشي و عصيان دچار مي شود . پس بايد موسايي باشدو بيايد و گوساله پرستان سامري و بت پرستان و زراندوزان را نابود كند ،‌

تا انسانها به خود آيند و به خود شناسي و تقويت نيروهاي خدايي خود بپردازند و بدانند كه در هر زمان نياز به راهبر و رهبر دارند . تا به نابودي و نيستي و گمراهي كشيده نشوند. والا تاريخ چيزي جز تكرار روزها نيست و نبوده و نخواهد بود. ناگفته نماند كه انسانها بايد بيدار و هوشيار شوند و از تجربه ها وزندگي گذشتگان استفاده كنند . تا به دام شياطين كه در هر زمان به هر شكلي نو وجديد انسانها را به بت پرستي به شيوه تازه وادار مي كنند ،‌ نيفتند . زيرا كه شناخت راه از بيراه در دنياي امروز به قدري مشكل مي باشد كه گاهي بعضي از سالكان راه طريقت نيز دچار وهم وخيال شده واز نيمه راه باز مي گردند و دست از مبارزه وجهاد بر‌مي دارند وتن به هزار پستي وزبوني مي دهند ، تا به لقمه ناني دست يابند وبه زندگي فلاكت بار چند روزه و بي ارزش دينوي خود ادامه دهند . اين ماجرا را در رسيدن مرغان منطق الطير به خوبي مشاهد مي‌كنيم و مي بينيم كه مرغان براي رسيدن به كوه قاف وسيمرغ چگونه در ميان راه تاب و توان خود را از دست مي دهند و حتي به هلاكت مي رسند و بعضي از آنها به چه پستي و زبوني تن مي‌دهند وتنها سيمرغ به راهبري هدهد مي تواند خود را به كوه قاف رسانده و چهره حق و محبوب و معشوق را در خود مشاهده كنند و جلو اي از نور حق شوند .

چرا كه هر پديده اي نشانه اي از نشانه هاي خداوندي است . چه برسد به انسان كه خليفه خداوند بر روي زمين بوده وحامل بار امانت سنگين الهي است پس بايد انسان خود را بشناسدو به وظايف خود آگاه گردد تا بتواند اين رسالت عظيم ((‌خليفه الهي ))‌ را به سلامت به سرمنزل مقصود برساند ومولوي هم ميخواست با كتاب آسماني خود اين را بگويد كه انسانها با پاك كردن نفس وداشتن پيرو ، مرشد و شيخ ،‌ مي تواند به قله هاي بلند هستي دست يابد و لاغير .